

## دو رساله از اثیر الدین ابهری

هاشم قربانی

بررسی آرای دانشمندان و متفکران دوران پیشین و سیر در تفکرات آنها، نیازمند این امر است که به روند تاریخی اندیشه‌ها توجه کنیم و به علل و ریشه‌های طرح مباحث متعدد در حوزه‌های گوناگون التفات یابیم. یک اندیشه در گذر تاریخی بنا به علل و عوامل گوناگونی طرح می‌شود، که اگر آن ریشه‌ها و عوامل روشن گردند، فهم آن مسئله نیز تا حدودی مقدور خواهد بود.

از سویی دیگر نگرش جامع به اندیشه‌ای خاص و بررسی مبانی و لوازم و نتایج آن، نیازمند تحلیل مذاقانه آن اندیشه در گذر تاریخی است. وقتی یک اندیشه‌ای طرح می‌شود، بنا به درجه اهمیت آن، در دوره‌های بعد نیز با لوازم و دیدگاه‌های گسترده‌ای بیان شده و مجال فحص و بحث را فراهم می‌آورد. از آنجایی که اندیشه از صاحب اندیشه جدا نیست و هر اندیشه‌ای اندیشه‌ای دارد، اگر بخواهیم فهم و درک صحیح از آن داشته باشیم، باید نحوه نگرش صاحبان اندیشه و چگونگی طرح مسئله آنان را نیز مورد توجه قرار دهیم. بررسی تنگناهای موجود قائل شدن به یک عقیده و اساساً طرح یک مبحث، نقش کلیدی در فهم یک مسأله دارد. به همین منظور اتخاذ دیدگاهی جامع و کل‌گرایانه نسبت به رأی خاص، بدون در نظر گرفتن آرای جمیع دانشمندان و اکتفا نمودن به دیدگاه‌های دانشمندان گزینشی عبث و بیهوده خواهد بود. بنابراین بررسی نحوه انتقال تفکرات، محتاج بررسی جامع آن تفکر در دوره تاریخی است.

دانش فلسفی، نوعی تفکر است که در میان سایر علوم جایگاهی بس رفیع و منزلتی عظیم دارد. این دانش که یکی از قدیم‌ترین و دیرپاترین دانش‌های انسانی است، همواره در طول تاریخ تفکر بشریت، محل بحث و نزاع بوده است. به وجود آمدن فلاسفه و منطق‌نگاران برجسته در دوران اسلامی، خود حکایت از برتری و عظیم‌الشأن بودن این دانش است.

ابن سینا برجسته‌ترین و بزرگترین فیلسوف عقل‌گرای دوران اسلامی است که با نگارش متون فلسفی و منطقی، نام خود را در تاریخ ماندگار ساخته است. تفکرات این دانشمند بزرگ علی‌رغم اینکه هزار سال از دوران زندگانی وی می‌گذرد، همچنان محل بحث و فحص قرار می‌گیرد و از لایه لایه متون وی، نوآوری‌های او نمایان می‌شود. تأثیر گذاری این فیلسوف در طول تاریخ، بسیار چشم‌گیر است، به گونه‌ای که همه فلاسفه و منطق‌نگاران بعد از وی، به نوعی متأثر از آثار او هستند. در این میان اثیر الدین ابهری را می‌توان نام برد که طرز تفکر مشائی دارد و در نگاره‌های خویش از تفکرات بو علی سینا، بهره‌مند شده است. بررسی آثار به جای مانده از وی این امر را تأکید می‌کند که این متفکر قرن هفتم، بیش از سایر دانشمندان از آرای ابن سینا و فخر رازی متأثر بوده است.

همان طوری که در آغاز بحث گفته شد، بررسی رأی خاصی نیازمند اتخاذ دیدگاهی کل‌گرایانه نسبت



به همه اندیشمندان است؛ ابهری نیز خود، متفکری بزرگ و صاحب رأی است که نوآوری‌هایی در منطق و فلسفه و بویژه در علوم ریاضی و نجوم داشته است که اگر بخواهیم به بررسی تاریخی موضوعی در این حوزه بپردازیم، آرای ابهری نیز می‌تواند حائز اهمیت باشد. با توجه به اینکه آثار ابهری به ویژه کتاب‌های هدایة الحکمة و ایساغوجی سال‌ها محل تدریس قرار می‌گرفته و مورد عنایت فرهیختگان بوده است؛ لذا شایسته است که به آثار وی نیز اهمیت داده و در دوران معاصر نیز از نظرات او در جهت حل برخی از معضلات فلسفی و منطقی استفاده نماییم. از این رو تصحیح آثار وی می‌تواند در نیل به این هدف کارساز باشد.

شرح احوال و آثار ابهری را در طی مقاله‌ای (البته با معرفی کتاب منتهی الأفكار وی)، که توسط همین مجله، در شهریور ماه سال ۱۳۸۸ به چاپ رسیده است، آورده‌ام؛ این مقاله نیز شامل معرفی دو اثر کوتاه اثر الدین ابهری است که با عنایات حضرت حق، چندی بعد به قلم نگارنده این سطور، تصحیح و به زیور چاپ آراسته خواهد شد. ابهری علاوه بر چندین اثر معروف خویش در زمینه منطق و البته فلسفه، و نگارش نگاره‌هایی در باب نجوم و ریاضیات، یک اثر کلامی با نام المسائل نیز دارد. به نظر می‌آید این اثر، تنها ترین اثر کلامی ابهری باشد. وی در این کتاب به صورت مجزا به طرح هجده مسئله کلامی پرداخته است. شیوه کلی حاکم بر این اثر، اشعری مسلکانه است و اکثر مسائل را با مبانی این نحوه و رویکرد بررسی کرده است. ارجاع به ابو الحسن اشعری در چند مورد در خود این رساله شاهد بر این امر است.

اثر دوم که رساله الزاهرة است، موجزترین و مختصرترین اثر ابهری است که در حدود پنج صفحه تقریر شده است. مطابق گزارش ابهری موضوع رساله، بیان فساد مقدمات و مبانی مستعمل در علم جدل است، که با دانستن فساد این مبانی، اکثر مباحث جدلی که میان افرادی در آن زمان رایج بوده، رفع می‌گردد. این دو اثر به زبان عربی تالیف شده است.

### معرفی رساله المسائل

از این اثر، نسخه‌ای به شماره ۱۸۳۰ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگه داری می‌شود. رساله المسائل در دفتری است که در سال ۱۰۵۸ ه.ق به دست محمد میر حسین استر آبادی به استنساخ در آمده است. خط بیشتر صفحات نستعلیق است. این دفتر یادداشت‌هایی از علما است که رساله المسائل و البته رساله الزاهرة نیز در این مجموعه قرار دارد.

المسائل حاوی ۱۸ مسئله است:

**مسئله اول:** عالم ازلی نیست. تعلیل ابهری بر این مطلب آن است که لازمه ازلی بودن عالم، منتفی است، بنابراین ازلیت خود عالم منتفی خواهد شد. این نحوه استدلال در اکثر مسائل دیده می‌شود، یعنی با رد لازمه یک قول، خود آن قول منتفی خواهد شد. اگر عالم ازلی باشد، یا باید تمام اجزای عالم ازلی باشد یا بعضی از اجزای عالم ازلی باشد؛ و هر دو لازمه قابل رفع است. تمام اجزای عالم نمی‌تواند ازلی باشد. زیرا روشن است که بعضی از اجزای عالم مسبوق به عدم است و مسبوق به عدم با ازلیت قابل جمع نیست. اما اینکه بعضی از اجزای عالم نمی‌تواند ازلی باشد، دلیلش آن است که عالم یا مستند به فاعل بالاختیار است و یا مستند به موجب بالذات است و در هر دو صورت ازلیت بعضی از اجزای عالم منتفی است. عالم اگر مستند به فاعل بالاختیار باشد، و بعضی از اجزای عالم هم ازلی باشد، در این صورت فاعل بالاختیار، فاعل بالاختیار نخواهد بود، و این تناقض است. اگر عالم مستند به موجب بالذات باشد، از دو حال خالی نیست: یا اثر مستند به آن قابل انفکاک از آن است و یا قابل انفکاک از آن نیست. در صورت اول، اثر، حادث خواهد بود و بنابراین ازلی نیست، و در صورت دوم، دائمی و همیشگی بودن جمیع آثار صادره از آن با واسطه یا بی واسطه لازم می‌آید. با توجه به این مطالب نتیجه گرفته می‌شود که عالم ازلی نمی‌تواند باشد.

ادامه مباحث این بخش، طرح اشکالات در این زمینه و پاسخ ابهری بدان هاست. اکثر اشکالات به نحوه استدلال بر منتفی بودن ازلیت بعضی از اجزای عالم است و در واقع اشکال نقضی بر موارد یاد شده است. یک پاسخ حلی نیز داده است که زمان دائمی الوجود است و در این صورت عالم ازلی خواهد بود. ابهری به اشکالات پاسخ می‌دهد. اکثر اشکال و جواب‌ها مطابق روال قرن هفتم، به صورت «قوله...قلنا» است.

**مسئله دوم:** وجود نفس ماهیت است. این مسئله این گونه آغاز می‌شود: «ذهب الإمام ابو الحسن الأشعری أن وجود کل ممکن نفس ماهیته»؛ ابهری بیان می‌کند که معتزله بر این باورند که وجود هر ممکنی زائد بر ماهیت خارجی است، در حالی که در نظر دق، وجود نفس ماهیت خارجی است و در خارج وجود و ماهیت یک چیزاند. این مسئله، در کتاب الهیات منتهی الأفكار و کشف الحقایق نیز آمده است.

سپس ابهری  
به دیدگاه برخی از  
یهودیان در انکار  
نبوت و پیامبری  
حضرت محمد(ص)  
اشاره کرده و  
بیان می‌کند که  
اگر نبوت  
حضرت محمد(ص)  
منتفی شود،  
اولاً باید نبوت  
خود حضرت موسی  
منتفی گشته باشد.

ابهری می‌گوید: اگر وجود زائد بر ماهیت خارجی باشد، در این صورت وجود در خارج حال در ماهیت خواهد بود (به عبارتی عارض بر آن خواهد بود)، ماهیتی که خودش نیازمند به وجود است. با توجه به این مطلب، امر از دو حال خارج نیست: یا ماهیت متقدم بر وجود است یا متقدم بر وجود نیست؛ در صورت دوم لازم می‌آید که مفتقر الیه تقدم بالوجود بر مفتقر نداشته باشد و این امر محال است؛ چرا که روشن است هر مفتقر الیه‌ای بر مفتقر خودش تقدم دارد. و در صورت اول، لازم می‌آید که ماهیت در دو مرتبه وجود و تحقق داشته باشد و این نیز محال است.

سپس ابهری به طرح چهار اشکال بر این مطلب پرداخته و به آنها پاسخ می‌دهد. اجمال آن اشکالات چنین است:

(۱) وجود مشترک بین موجودات است و ماهیت امری غیر مشترک است. بنابراین وجود نفس ماهیت نیست.

(۲) حکم به اینکه سیاهی گاهی موجود است و گاهی موجود نیست، مطابق این نظر معنایش آن است که سیاهی گاهی سیاهی است و گاهی سیاهی نیست.

(۳) گاهی ما در وجود امری تردید می‌کنیم با اینکه ماهیت آن را می‌شناسیم و گاهی امر بر عکس می‌شود؛ به عنوان مثال در وجود خارجی مثلث شک می‌کنیم با اینکه به ماهیت آن علم داریم.

(۴) وجود سیاهی عدم را قبول نمی‌کند ولی سیاهی پذیرنده عدم است. بنابراین وجود سیاهی غیر از سیاهی است.

ابهری در پی پاسخ به این اشکالات چهارگانه است. مهمترین مطلبی که از فحوای کلام او به دست می‌آید و در کتاب منتهی الأفكار خویش نیز بر آن تأکید می‌کند، نفی اشتراک معنوی وجود است. وی در این مسئله به یکی از دلایل اشتراک معنوی وجود اشاره کرده و می‌گوید: اگر بگوییم که وجود مشترک میان موجودات است چرا که وجود در مقابل عدم است، و عدم واحد است و رفع یک چیز، یک چیز است، این قابل پذیرش نیست؛ زیرا رفع عدم، از لوازم وجود است و شیء واحد جایز است که از لوازم امور مختلف باشد. نکته مهم دیگر که ابهری بدان اشاره می‌کند آن است که ماهیت من حیث هی هی با وجود، مغایرت دارد و مراد از ماهیت در این مسأله، این معنای ماهیت نیست؛ بلکه مراد از ماهیت، ماهیت خارجی است؛ به عبارت دیگر ماهیت ذهنی مغایر با وجود ولی ماهیت خارجی نفس وجود است.

**مسأله سوم:** معدوم هیچ چیزی نیست و لاشیئیت و نبود محض است. موضوع بحث این بخش در باره این مطلب است که ماهیات ممکنه در حالت عدم، تقرری در خارج ندارند. برخی از معتزله قائل به این امر هستند که ماهیات بر دو نوع اند: ماهیات ممکنه و ماهیات ممتنع؛ ماهیات ممتنع هیچ نحوه ثبوتی ندارند ولی برخی از ماهیات ممکنه تحقق یافته و لباس هستی پوشیده اند، اما برخی دیگر از ماهیات ممکنه هستند که هر چند وجود نیافته اند، ولی یک نحوه ثبوتی در خارج دارند. ابهری در این مسأله در پی پاسخ و رد این مطلب است. بیان مؤلف این است: اگر ماهیات ممکن در خارج در حالت عدم تقرّر داشته باشند، دو امر لازم می‌آید: (۱) زائد بودن وجود بر ماهیت، (۲) ماهیت در حالت واحد هم موجود باشد هم معدوم باشد.

هر دوی این موارد منتفی است. ابهری بیان می‌کند که وجود یا زائد بر ماهیت خارجی است یا زائد بر ماهیت خارجی نیست؛ در صورت اول بطلان مطلب در مسئله دوم بیان شد. در صورت دوم، ماهیت در همان حال که موجود است، معدوم نیز است و این امر نیز معلوم البطلان است.

در ادامه ابهری دو اشکال را مطرح ساخته و بدانها پاسخ می‌دهد. یک اشکال آن است که در اعدام بر وجهی می‌توان گفت که تمایز وجود دارد. تمایز یا تمایز ذهنی است و یا تمایز خارجی؛ این تمایز در اعدام در ظرف ذهن تحقق ندارد؛ زیرا لازمه اش اجماع ضدین است. بنابراین در ظرف خارج تحقق خواهد داشت. اشکال دوم: ماهیت قبل از وجود خارجی ممکن الوجود است و اگر این گونه باشد، متقرّر در خارج خواهد بود.

نکته ای که ابهری بدان اشاره دارد، این است که در ذهن میان سیاهی و سفیدی تضادی نیست، بلکه سیاهی و سفیدی هرگاه در یک محل جسمانی در خارج حاصل شوند، متضاد خواهند بود. نکته دوم آن است که امتناع و امکان از اعتبارات ذهنی هستند که تحقق در خارج ندارند و تمایز آنها در ذهن است و نه در خارج.



**مسئله چهارم:** اثبات باری تعالی. ما هیچ شکی در این امر نداریم که وجودی موجود است. این بودن و تحقق داشتن، از دو حال بیرون نیست: یا این وجود به صورت واجب تحقق دارد یعنی واجب الوجود لذاته است و یا ممکن الوجود لذاته می‌باشد. در هر دو صورت وجود واجب تعالی روشن می‌گردد، اگر بگوییم که این موجود، واجب لذاته است، مطلوب ما ثابت است؛ اگر بگوییم این موجود، ممکن لذاته است، در این صورت نیازمند به یک مؤثر خواهد بود، آن مؤثر ضرورتاً یا واجب لذاته است و یا به واجب لذاته منتهی خواهد شد، چرا که دور و تسلسل محال است. ابهری برای محال بودن تسلسل دو دلیل آورده است، یکی از دلایل وی آن است که اگر موجودات ممکن، به صورت طولی، به نهایتی نرسند که آن مبدأ این موجودات ممکن باشد، در آن صورت مجموع مرکب از اینها نیز ممکن خواهد بود. بنابراین کل این مجموع نیازمند مؤثر است، مؤثر در این مجموع یا خود مجموع است، یا یک امر داخل در مجموع است و یا یک امر خارج از آن است. مؤثر خود مجموع نمی‌تواند باشد، چرا که مؤثر تقدم وجودی بر اثر دارد، مؤثر امری داخل در مجموع نیست، چرا که در غیر این صورت، مؤثر، مؤثر در خود خواهد بود؛ بنابراین مؤثر امر خارج از مجموع خواهد بود و خارج از مجموع ممکنات نیز واجب تعالی است. پس انقطاع تسلسل بر فرض تسلسل لازم می‌آید.

مطابق روال مسائل گذشته، بعد از طرح دیدگاه به اشکال و جواب می‌رسیم. نکاتی از فحوای کلام ابهری در این بخش قابل فهم است: (۱) ممکن تا به حد ضرورت و وجوب نرسد، وجود پیدا نمی‌کند. (۲) ممکن بعد از تحقق یافتن، در بقاوش نیز به علت خویش نیازمند است. به عبارت دیگر ممکن نه تنها در حال پیدایش، بلکه در حال بقا نیز محتاج به علت است. (۳) منظور از مؤثر در این بحث، علت تام حقیقی است.

**مسئله پنجم:** وجود واجب تعالی نفس ماهیتش است. این بحث، بیشتر یک بحث فلسفی محسوب می‌شود و در اکثر آثار فلسفی فیلسوفان آمده است. ابهری می‌گوید: «ذهب الإمام أبو الحسن الأشعري إلى أن وجود الباري نفس حقيقة»؛ مؤلف سه دلیل بر این مطلب بیان کرده است. دلیل اول همان مطلبی است که در مورد ممکنات گفته شد که وجود ممکنات نفس ماهیت آنهاست. دلیل دوم، لازمه زیادت وجود واجب بر ماهیت واجب، منتفی است، پس وجود واجب زائد بر ماهیتش نیست. از لوازم این امر آن است که واجب لذاته، واجب لذاته نباشد؛ چون اگر واجب لذاته باشد، واجب لذاته بودن یا به ماهیتش بر می‌گردد یا به وجودش بر می‌گردد و یا به مرکب از وجود و ماهیت راجع است. هر سه این امور باطل است. در مورد اولی باید گفت حقیقت و ماهیت واجب تعالی در اینکه موجود شود، محتاج به وجود است و نیازمندی با واجب تعالی بودن سازگاری ندارد و از نشانه‌های موجود ممکن است. بطالن مورد دوم نیز بدین دلیل است که وجود نیازمند به ماهیت است و نیازمند به غیر، موجود ممکن است و مورد سوم، مجموع محتاج به اجزایش است و همانند دو مورد قبل نیازمندی و احتیاج، نشانگر موجود ممکن است.

دلیل سوم، اگر موجود باری تعالی زائد بر ماهیتش باشد، دو امر لازم می‌آید: نیازمندی واجب در وجودش به غیر و دوم موجود بودن ماهیت قبل از وجود. و هر دوی این لوازم منتفی است.

ابهری سپس به بیان اشکال و پاسخ پرداخته است. وی در پاسخ به اشکالات بار دیگر بر موضع خویش به مشترک معنوی بودن وجود در میان موجودات تأکید می‌کند. وی در مورد این دلیل که ما موجود را به واجب و ممکن تقسیم می‌کنیم و مورد تقسیم باید مشترک میان اقسام باشد، می‌گوید: این امر صرفاً بیان می‌کند که لفظ وجود بر دو امر دلالت دارد: آنچه بر واجب دلالت می‌کند و آنچه بر ممکن دلالت می‌کند، و از این مطلب اشتراک در معنی وجود لازم نمی‌آید.

در ادامه ابهری چنین می‌گوید: «و اعلم أنا إذا قلنا الموجودات متشاركة في الوجود كان مرادنا أن الموجودات إذا صارت متصورة إما بذاتها أو بعراض من عوارضها، كانت متشاركة في العقل بأن لها صورة في الأعيان، أي صدق على كل واحد منها أن حقيقته حاصلة في الخارج».

**مسئله ششم:** توحید واجب تعالی. ابهری در این مسئله، یک برهان بر وحدانیت واجب تعالی آورده است. برهان او از این قرار است: از تحقق دو موجود واجب الوجود، محال لازم می‌آید (تحقق داشتن دو واجب محال است)، و هر قولی که لازمه اش محال باشد، خودش نیز محال است. مؤلف در تعلیل این مطلب گفته است که اگر ما دو موجود واجب الوجود را فرض کنیم، آن دو یا در ماهیت مشترک هستند و یا مشترک نیستند، در صورت اول، یکی از آن دو توسط امری، از دیگری امتیاز خواهد داشت؛ چرا که حصول اثنینیت (و به عبارت دیگر تکرر)، بدون امتیاز محال است. این مابه الامتیاز یا معلول ماهیت مشترک خواهد بود یا معلول یک علت دیگری خواهد بود. در صورت نخست، این ما به الامتیاز در هر دوی واجب الوجود، موجود است و در این حالت میز، میز نخواهد بود و این محال است. و در صورت دوم، لازم می‌آید که واجب الوجود، در تقرر هویتش در خارج محتاج و نیازمند به غیر باشد و این نیز محال است؛ ولی در مورد اینکه دو واجب الوجود فرضی، در ماهیت باهم اشتراک نداشته باشند، در این صورت اختلاف میان آن دو یا به

همان گونه که  
علامه طباطبایی  
در کتاب نه‌ایة الحکمه  
بیان نموده اند،  
قبول دارای دو معنا است:  
در یک معنا،  
به معنی پذیرش و  
انفعال خارجی است و  
در معنای دوم،  
به معنی اتصاف  
به کار می‌رود.

تمام ذات است یا به تمام ذات نیست؛ در صورت دوم، ماهیت هر یک از آن دو مرکب از ماهبه الامتیاز و ماهبه الاشتراک خواهد بود و هر امر مرکبی نیازمند و محتاج به اجزایش است و نیازمندی، علامت ممکن لذاته بودن. و در صورت اول، وجوب وجود عرضی برای ماهیت خارج از آنها خواهد بود، در این صورت برای آن مؤثری خواهد بود و مؤثر در آن اگر همان ماهیت باشد، تقدم ماهیت لازم می‌آید و اگر غیر باشد، و وجوب وجود توسط غیر حاصل شده باشد، واجب لذاته، واجب لغیره خواهد بود و این نیز محال است. سپس ابهری طبق روال سایر مسائل، به طرح یک اشکالی پرداخته و بدان پاسخ می‌دهد.

نکته ای که از پاسخ ابهری بدست می‌آید آن است که وجوب وجود یک امر عدمی نیست، بلکه امر وجودی است. در ادامه یک برهان دیگری برای توحید واجب ذکر می‌کند که برهان مختصری است. آن اینکه وجوب وجود نفس ماهیت واجب الوجود است. اگر در عالم هستی دو موجود واجب لذاته تحقق داشته باشد، لازمه اش ترکیب است و ترکیب نیز با واجب بودن ناسازگار می‌باشد.

**مسئله هفتم:** واجب تعالی فاعل بالاختیار است. در این مسئله فاعل بالاختیار بودن واجب تعالی در مقابل موجب

بالذات بودن خداوند مطرح شده است. در واقع تلقی کلی متکلمان، از واجب تعالی همین دو نحوه فاعلیت است. ابهری می‌گوید: «اتفق أهل الحق علی أنّ الباری تعالی فاعل بالاختیار خلافاً للفلاسفة فإنهم قالوا الباری تعالی موجب بالذات و لا یتفک وجود العالم عن وجوده».

مؤلف همانند دیگر مسائل می‌گوید: لازمه اینکه واجب تعالی موجب بالذات باشد، منتفی است، بنابراین خود مسئله که موجب بالذات بودن واجب است، منتفی خواهد بود. در تعلیل این مطلب باید گفت از لوازم اینکه واجب تعالی موجب بالذات باشد، چند امر است: (۱) حصول موجب تام بدون معلول، (۲) قدم بعضی از اجزای عالم، (۳) حدوث باری تعالی. و هر سه مورد باطل است. صورت مسئله چنین است که اگر واجب تعالی موجب بالذات باشد، یا بدون معلولش موجود است و یا بدون معلولش موجود نیست، در صورت اول، حصول موجب تام بدون معلولش لازم می‌آید و در صورت دوم، معلولش یا ازلی است و یا ازلی نیست. در صورتی که معلولش ازلی باشد، قدم بعضی از اجزای عالم لازم می‌آید و در صورتی که ازلی نباشد، حدوث باری تعالی لازم می‌آید. در ادامه ابهری یک اشکال را مطرح و بدان پاسخ داده است. نکته پاسخ ابهری اراده است. وی می‌گوید: «... الإرادة عندنا صفة أزلیة یقتضی لماهیتها المخصوصة بشرط إضافة تعرض لها وجود العالم فی حالة مخصوصة».

دلیل دیگری که ابهری در ابطال موجب بالذات بودن واجب تعالی گفته چنین است: اگر واجب تعالی موجب بالذات باشد، دو امر لازم می‌آید: (۱) حصول ترجیح بدون مرجح (۲) قدم عالم به جمیع اجزایش؛ و هر دو امر باطل است؛ زیرا اگر واجب تعالی موجب بالذات باشد، یا معلول بدون موجب استمرار وجودی دارد یا ندارد. در صورت دوم، ترجیح بدون مرجح لازم می‌آید و در صورت اول، دوام معلولش لازم می‌آید و از دوام آن، دوام و استمرار وجودی همه آثار صادره از آن لازم خواهد آمد، و این قدیم بودن همه اجزای عالم است که محال بودن آن را در مسئله اول دانستیم.

**مسئله هشتم:** صفات باری تعالی. از جمله صفاتی که ابهری در این مسئله آنها را مورد بحث قرار می‌دهد، صفات زیر است: واجب تعالی عالم به تمام کلیات و جزئیات است، قادر است (عبارت ابهری درباره قدرت چنین است: و لانعنی بالقدرة سوی صفة المؤثریة)، دارای اراده است، واجب تعالی حی است، واجب تعالی سمیع و بصیر است و متکلم است) ... أما کونه متکلماً فلانّ معانی الأمر و النهی و سایر ما یدلّ علیه الفاظ الكتاب الإلهی قائمة بذاته لکونه مدرکاً بجمیع الحقایق و لانعنی بکونه متکلماً سوی أنّه متکلم بکلام النفس). مطابق روال، مؤلف اشکالاتی در باب صفات باری مطرح کرده و بدانها پاسخ می‌دهد. اجمالی از اشکالات چنین است:

(۱) اگر واجب تعالی موصوف به صفتی باشد، قابل آن صفت بوده و در این صورت، شیء واحد هم فاعل و هم قابل

خواهد بود.

(۲) اشکالی در زمینه عالم و قادر بودن واجب تعالی

(۳) اشکالی در زمینه علم واجب به جزئیات.

نکاتی نیز از پاسخ ابهری حاصل می‌آید:



علامه طباطبایی

(۱) ابهری به اینکه شیء واحد نمی تواند هم فاعل باشد و هم قابل، قائل نیست، (عبارت وی چنین است: و هذا لأنَّ القابل للشيء هو الذي لا يتمتع اتصافه بذلك الشيء و الفاعل للشيء هو الذي يترجح به وجود الشيء على عدمه و جاز أن يكون الشيء الواحد بما لا يتمتع اتصافه بالشيء و يترجح به وجود الشيء على عدمه). این مطلبی است که ابهری در کتاب منتهی الأفكار نیز بدان اشاره دارد. ولی همان گونه که علامه طباطبایی در کتاب نهاية الحکمه بیان نموده اند، قبول دارای دو معنا است: در یک معنا، به معنی پذیرش و انفعال خارجی است و در معنای دوم، به معنی اتصاف به کار می رود؛ و با چنین تفکیکی، هر دو نظریه قابل قبول است. (۲) ابهری به دیدگاه معتزله در باب برخی از صفات خداوند که به نظریه حال معروف گشته است، اشاره دارد. عبارت مؤلف چنین است: «ذهب المعتزلة إلى أن الباري ليس له صفة تتقرر في ذاته، و العالمية و القادرية و سائر ما يوصف به احوال لا موجودة و لامعدومة و هو معلوم البطلان بالضرورة».

**مسأله نهم:** صفات واجب تعالی، حادث نیستند. ابهری می گوید: اگر صفتی از صفات واجب تعالی حادث باشد، یکی از این امور لازم می آید،

(۱) حصول ترجیح بدون مرجح

(۲) حدوث حوادث غیر مستند به ذات

(۳) نیازمندی باری تعالی در آن صفت به غیر.

هر سه این امور نیز باطل است. تعلیل ابهری چنین است: صفتی که در ذات واجب لذاته حادث می شود، یا از طریق مؤثری حاصل شده است و یا بدون مؤثر بوجود آمده است. در صورت دوم ترجیح بلا مرجح لازم می آید و در صورت اول، مؤثر یا ذات باری تعالی است یا امری غیر اوست؛ اگر ذات باری مؤثر در ایجاد صفتی باشد، ترجیح بدون مرجح لازم می آید، زیرا حدوث آن صفت در حالت خاصی ترجیح بدون مرجح است. و اگر غیر، مؤثر در ایجاد صفت باشد، آن غیر یا صفتی از اوصاف واجب است یا سبب جداگانه ای مدخلیت دارد. در صورت نخست، امر از دو حال بیرون نیست: یا قدیم است و یا حادث است. اگر قدیم باشد، ترجیح بدون مرجح لازم می آید و اگر حادث باشد، یا متوقف بر حادث دیگری است یا متوقف بر حادث دیگری نیست؛ اگر متوقف نباشد، ترجیح بدون مرجح و اگر توقف داشته باشد، یا منتهی به ذات می شود یا منتهی به ذات نمی شود، اگر منتهی به ذات نشود، حدوث حوادث که غیر مستند به ذات است، لازم می آید و اگر منتهی به ذات شود، ترجیح بلا مرجح لازم می آید؛ و اما در صورتی که حدوث صفت به سبب امر منفصلی باشد، نیازمندی واجب تعالی را در پی خواهد داشت، در حالی که واجب غنی از غیر است.

**مسأله دهم:** جواز رؤیت واجب تعالی. اگر رؤیت واجب تعالی ممتنع باشد، دو امر لازم می آید: انقلاب شیء از امکان ذاتی به امتناع ذاتی یا امکان رؤیت بر فرض امتناع رؤیت. هر دوی این لوازم باطل است، پس رؤیت واجب، جایز است. ابهری در این مسئله از طریق استدلال نقلی و توسل به آیه قرآنی به این امر پرداخته است. در نهایت وی می گوید: «... و أما قوله تعالى و لاتدرکه الأبصار، فلا یرد علينا، لأننا لانقول إن البصر یدرکه و إنما نقول إن صاحب البصر یدرک».

**مسأله یازدهم:** جوهر فرد. در تعریف جوهر فرد مؤلف می گوید: امر مکانمندی که قابل قسمت نباشد. وی برای اثبات جوهر فرد، دو دلیل ذکر کرده است. بعد از بیان هر دو دلیل اثباتی، از قول منکران جوهر فرد نیز، پنج دلیل بیان کرده است. وی به نقد یا رد دلیل اثباتی و انکاری پرداخته است، بلکه با شک و تردید به مسأله نگاه می کند. و در پایان این مسأله، بیان می کند که «... و هذه المسألة يستحق التوقف فيها»؛ ولی در نهایت به جانب نفی جوهر فرد متمایل گشته و می گوید: «... و الاعتراف بنفی الجزء بسبب هذه الوجوه».

**مسأله دوازدهم:** ابطال هیولا و صورت. فلاسفه اعتقاد دارند که هر امر متحیزی به صورت متصل واحد است و مرکب از دو جوهر که یکی حال در دیگری می باشد، است. حال، صورت جسمیه و محل، ماده نامیده می شود. ابهری این امر را باطل می داند؛ چرا که اگر امر متحیز مرکب از هیولا و صورت باشد، امر ممتنعی از آن لازم می آید، زیرا صورت یا نیازمند به هیولا است یا نیازمند به هیولا نیست. در صورت دوم، لازم می آید که حال در آن نباشد، زیرا غنی از شیء، حلوش در شیء محال است؛ و در صورت اول، هیولا تقدم وجودی بر صورت خواهد داشت، زیرا مفتقر الیه، تقدم وجودی بر مفتقر دارد.

دلیلی را نیز مؤلف از قائلان به وجود هیولا نقل می کند به این بیان که جسم امر متصل واحدی است و در عین حال قابل انفصال است. در جسم جوهری است که این انفصال را قبول می کند و آن همان ماده است. ابهری بدین دلیل پاسخ می دهد که انفصال عدم اتصال است و یک امر سلبی بوده که محتاج به محل نیست.

**مسأله سیزدهم:** خلأ. «و هو أن يوجد جسمان لا يتلاقیان و لا یكون بينهما تلاقیانه». این مسأله نیز، همچون

اگر رؤیت واجب تعالی

ممتنع باشد،

دو امر لازم می آید:

انقلاب شیء

از امکان ذاتی

به امتناع ذاتی یا

امکان رؤیت

بر فرض امتناع رؤیت.

هر دوی این لوازم

باطل است،

پس رؤیت واجب،

جایز است.

ابهری در این مسئله

از طریق استدلال نقلی و

توسل به آیه قرآنی

به این امر

پرداخته است.

مسأله مربوط به جوهر فرد، از جمله مسائلی است که ابهری اظهار نظر صریحی درباره آن نمی‌کند و صرفاً به بیان ادله قائلان و منکران خلأ پرداخته است. وی به دو دلیل مثبتین خلأ اشاره می‌کند و سپس سه دلیل منکران خلأ را مطرح می‌سازد. در نهایت نیز می‌گوید: «و هذه المسألة أيضاً من جملة ما يستحق التوقف فيها بسبب تعارض الأدلة و الله الهادي».

**مسأله چهاردهم:** خلق افعال. این مسأله، مسأله کوتاهی است. سر آغاز بحث این گونه است: «قال الإمام ابوالحسن الأشعري أنّ قدرة العبد غير مستقلة بإيجاد الفعل، بل القدرة و الفعل كلاهما مستندان إلى الباري تعالی و قالت المعتزلة إنّ قدرة العبد مستقلة بإيجاد الفعل». اما ابهری پس از نقل قول اشعری و معتزله، به طور اجمال، نظر خویش را این گونه بیان می‌کند: «و الحق في هذه المسألة أنّ كل واحد من الفعل و القدرة مستندان في سلسلة الحاجة إلى الباري تعالی».

دلیل مطلب نیز آن است که هر یک از آن دو ممکن لذاته هستند و هر ممکن لذاته ای در سلسله نیازمندی به واجب الوجود لذاته منتهی می‌شود. در ادامه بحث که ابهری به طور مختصر بدان اشاره می‌کند، بحث حسن و قبح است که وی به حسن و قبح شرعی و نه عقلی، قائل است.

**مسأله پانزدهم:** اعاده معدوم. نظر ابهری خلاف نظر مشهور فلاسفه در این مسأله است. وی بیان می‌کند حق آن است که اعاده معدوم بعینه، برخلاف آنچه فلاسفه گفته اند، امری جایز است. عبارتی که ابهری نقل کرده چنین است: «امتناع إعادة معدوم بعينه مع إمكان وجوده مما لا يجتمعان و الثاني ثابت، فيلزم امتناع الأول». سپس وی به تعلیل این مطلب پرداخته و اشکالاتی را که به نظرش می‌آمده مطرح کرده و بدانها پاسخ داده است.

**مسأله شانزدهم:** در باب نفس ناطقه. مؤلف در آغاز به طرح یک سؤال می‌پردازد که آیا نفس انسانی جسم یا جسمانی است یا امری غیر از آنهاست. وی بیان می‌کند نزد متفکران، مورد اختلاف است و حق، همان گونه که ابوالحسن اشعری گفته آن است که نفس جسم و جسمانی نیست. مؤلف دلایلی را برای این مطلب بیان کرده است. از جمله اینکه:

(۱) نفس، عالم به سائط است؛

(۲) نفس، عالم به حقایق کلی است؛

(۳) اگر نفس جسم و جسمانی باشد، بی نهایت منقسم خواهد شد.

ابهری اشکالی را در این زمینه مطرح کرده و بدان پاسخ داده است. نکته ای که از پاسخ ابهری قابل بیان است، این است که جسم و جسمانی نبودن، یک وصف عدمی است.

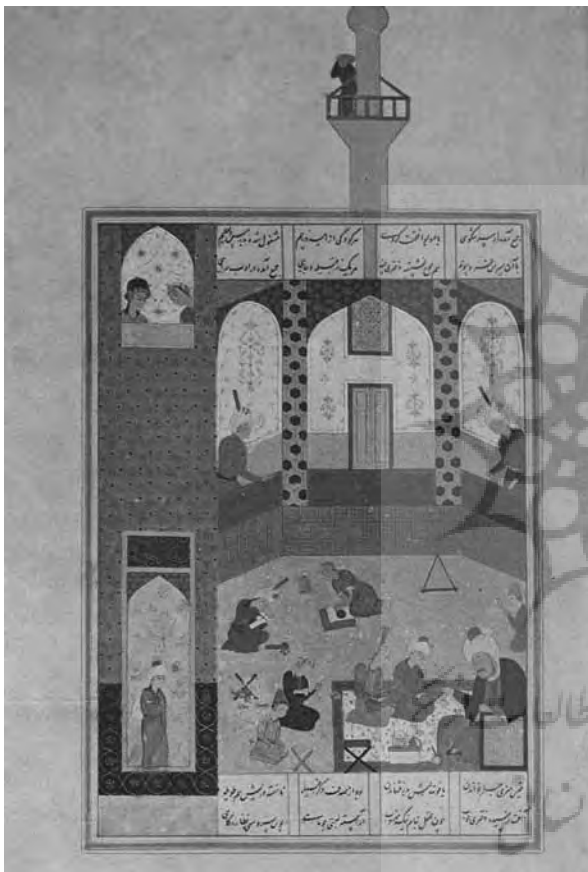
**مسأله هفدهم:** این مسأله موضوعاتی را شامل می‌شود که متکلمان بر آن اعتقاد دارند. مطابق گزارش ابهری، متکلمان در باب حدوث عالم، دو استدلال آورده اند:

(۱) عالم ممکن لذاته است و هر ممکن لذاته ای، محدث است.

(۲) اجسام اگر ازلی باشند، در ازل یا متحرک هستند و یا ساکن، و هر دو قسم باطل است. اگر متحرک باشند، جمع بین مسبوقیت به غیر و عدم مسبوقیت به غیر لازم می‌آید، زیرا حرکت مقتضای مسبوقیت به غیر و ازل مقتضای عدم مسبوقیت به غیر است. اگر ساکن باشند، به نحوی خواهند بود که خالی از حوادث نباشند. و آنچه که خالی از حوادث نیست، خودش حادث است.

این مبحثی است که متکلمان بر آن باور دارند؛ ولی ابهری، خودش، اشکالاتی را تحت عنوان «الاعتراض»، بر آنها مطرح ساخته است. از جمله اینکه مبنای متکلمان که می‌گویند تأثیر و اثری که مؤثر می‌گذارد، وجود نیست. ابهری این امر را قبول ندارد و می‌گوید تأثیر عبارت است از اینکه ممکن، وجودش بر اثر افاضه فاعل، بر عدمش ترجیح یابد.

طریق دیگر متکلمان، اثبات صانع تعالی و صفات و وحدانیت اوست. آنها می‌گویند: عالم جسمانی حادث است و هر حادثی نیازمند محدث است، پس عالم جسمانی، نیازمند محدث است. بنابراین وجود صانع تعالی اثبات می‌شود. صانع عالم ضرورتاً قادر، عالم، متکلم، مرید، حی، سمیع و بصیر است، زیرا همه این صفات کمال هستند، و ذات باری تعالی



بالضرورت دارای آنهاست، چرا که در غیر این صورت ناقص خواهد بود. نقص بر او محال است. واجب تعالی یکتاست؛ زیرا اگر دو واجب فرض شود، و فرض شود که اراده یکی بر کاری تعلق می‌گیرد که اراده دیگری به نقیض همان کار تعلق گرفته است، در این صورت یا مراد هر دو حاصل می‌آید و یا مراد تنها یک واجب تحقق می‌یابد؛ در صورت اول، اجتماع نقیضین لازم می‌آید و در صورت دوم، لازم می‌آید که یکی مَقهور دیگری باشد. همچنین متکلمان قائل به جواز رؤیت خداوند هستند. ابهری با عبارت «الاعتراض»، به مطالب مطرح شده، اشکالاتی را وارد ساخته است. از جمله اینکه، از اثبات محدث عالم، نمی‌توان به اثبات واجب لذاته رسید. همان گونه که فلاسفه گفته اند، محدث و مصدر این عالم جسمانی، جوهر مجردی است که نام آن را عقل فعال نامیده اند.

**مسئله هجدهم:** اثبات نبوت و پیامبری خاتم الأنبياء حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، اثبات نبوت عامه بدین طریق است که پیامبر ادعای نبوت کرده است و معجزاتی برای پیامبری خویش ارائه نموده است. سپس ابهری به دیدگاه برخی از یهودیان در انکار نبوت و پیامبری حضرت محمد(ص) اشاره کرده و بیان می‌کند که اگر نبوت حضرت محمد(ص) منتفی شود، اولاً باید نبوت خود حضرت موسی منتفی گشته باشد. همچنین مؤلف بر این مطلب تأکید می‌کند که حکمت الهی اقتضای آن را دارد که پیامبری با آیات روشن و بین و معجزاتی محکم و استوار، و با قانونی که اوامر و نواهی را بیان کرده باشد، و انسان‌ها را به سوی پروردگار دعوت کرده و راه راست را از بیراهه متمایز کرده باشد، به سوی مردم فرستاده شوند.

این خلاصه ای از مسائل مطرح شده در رساله المسائل اثیر الدین ابهری بود. همان گونه که مشاهده شد، شیوه حاکم بر این اثر، بدین شکل بود که در آغاز به طرح کلی مبحث پرداخته و آن مطلب را با تکیه بر لوازم آن یاد و یا اثبات می‌کند. سپس با عبارت «و این قیل...» اشکالاتی را بیان کرده و بدانها پاسخ داده است.

#### رسالة الزاهرة

نام کامل این رساله، رسالة الزاهرة في فساد مقدمات مستعملة في علم الجدل، است. از این اثر، دو نسخه شناسایی کرده‌ام. یک نسخه، متعلق به کتاب خانه مجلس شورای اسلامی است (به شماره ۱۸۳۰) و نسخه دوم، متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (به شماره ۵۹۱۱) است. تاریخ کتابت این نسخه ۱۲۴۳ ه.ق، است. این رساله، شامل نه مقدمه است که اکثر کلمات آن، خوانا بوده و تفاوت چندانی در دو نسخه مشاهده نمی‌شود، الا اینکه کلمه علیة المشتركة که در مقدمه دوم، به وفور تکرار شده است، در نسخه دانشگاه تهران، به صورت علیة المشتركة آمده، ولی در نسخه مجلس به صورت علیة المشتركة نوشته شده است، در واقع ابهری در این مقدمات نه گانه، مبانی اهل جدل را بیان کرده و به آنها اشکالاتی را وارد ساخته است. این رساله، رساله کوتاهی است. ما به طور مختصر به محتویات مقدماتی که جدلیون آنها را مطرح ساخته اند اشاره می‌کنیم.

**مقدمه اول:** هرگاه شی‌ای لازم شیء دیگر باشد، نقیض آن شیء، لازم آن نخواهد بود. به عبارت نمادی، هرگاه ب لازم الف باشد، آن گاه نقیض ب لازم الف نخواهد بود. از این مطلب جدلیون استفاده‌ای که می‌کنند، آن است که هرگاه ثابت شود عدم حکم لازمه یک امری است، در آن صورت ثبوت حکم، لازمه آن نخواهد بود.

**مقدمه دوم:** ملزوم ملزوم شی‌ای، ملزوم آن شیء نیز است.

**مقدمه سوم:** هرگاه امری لازم امر دیگر باشد، عدم لازم ملزوم عدم ملزوم خواهد بود. به عبارت نمادی، هرگاه ب لازم الف باشد، عدم ب ملزوم عدم الف خواهد بود.

**مقدمه چهارم:** هرگاه حکمی در موضعی ثابت شود، در مواضع دیگر در مقایسه با آن، سنجیده خواهد شد.

**مقدمه پنجم:** ثبوت شیء در واقع موجب ثبوت آن در تقدیر و فرض نیز می‌شود.

**مقدمه ششم:** شیء، ملزوم برای وجود شیء یا ملزوم برای عدم شیء است.

**مقدمه هفتم:** اثبات ملازمه میان لازم و ملزوم، در واقع، نیازی به فرض وجود ملزوم ندارد.

**مقدمه هشتم:** هرگاه ثابت شود امری به همه امور واقعی انضمام دارد، وجود و ثبوتش در نفس الامر ثابت خواهد شد.

**مقدمه نهم:** هرگاه مقدمات کامل و تام و منتج به نتیجه باشند، در این صورت اقامه دلیل بر عدم ثبوت مدعا، باطل خواهد بود. زیرا در صورت صدق مقدمات، نتیجه بالضرورت از آن حاصل می‌آید.

به نظر می‌آید تفاوتی که مقدمه نهم با سایر مقدمات ذکر شده دارد، آن است که مقدمه نهم، دیدگاه خود ابهری است، ولی مقدمات دیگر، دیدگاه جدلیون است که ابهری در پی رفع آنهاست. در نهایت ابهری می‌گوید: «تمت الإشارة إلى فساد المقدمات التي يستند إليها أكثر المباحثات، فمن أحكمها سهل عليه إبطال النكت المستعملة في زماننا و الحمد لله رب العالمين و الصلاة على خير خلقه محمد و آله اجمعين».

#### نظر ابهری

#### خلاف نظر مشهور

فلاسفه در این مسئله است.

وی بیان می‌کند

حق آن است که

اعاده معدوم بعینه،

برخلاف آنچه

فلاسفه گفته اند،

امری جایز

است.